

بکلی، از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان درین باب دست بازکشیدند»^۱ و

آراء اقتصادی ابن خلدون اندلسی

در میان محققین جهان اسلامی عبدالرحمن بن خلدون، بعزت جهان-بینی علمی، مقام و موقعیت ممتازی دارد. هاسرا، دانشمند و محقق آلمانی، وی را «منتسکیوی»ی عرب می‌شناسد. وی طی مقاله‌ای در مجله آسیایی (سال ۱۸۲۲) می‌نویسد: «در مقدمه ابن خلدون، دو خصوصیت بارز، یعنی داوری درست و انتقاد صحیح، نظر هر خواننده‌ای را به خود معطوف می‌دارد... در میان تألیفات شرقی، کمتر کتابی نظیر این تألیف می‌توان یافت که شایسته ترجمه کامل باشد.»

استفانو کولوزیو^۲ در سال ۱۹۱۴، طی مقاله‌ای در مجله عالم اسلامی، نوشت: «هیچکس نمی‌تواند انکار کند که ابن خلدون، مناطق مجهولی را در عالم اجتماع کشف کرده است. وی بر ماکیاولی و منتسکیو و ویکو، در ایجاد و وضع دانش نوینی که عبارت از نقد تاریخی است، پیشی جسته است... این مورخ مغربی، اصول نظریات عدالت اجتماعی، و اقتصاد سیاسی را پنج قرن پیش از کونسیدران و مارکس و باکونین، کشف کرده است... همچنانکه نظریات ابن خلدون درباره اجتماع متشکل، او را در نخستین صف فلاسفه تاریخ قرار می‌دهد، افکار و عقاید او درباره نقش کار و مالکیت و مزد نیز او را پیشوا و پیشقدم دانشمندان اقتصاد این عصر جلوه‌گر می‌سازد.»^۳

با اینکه ابن خلدون ایرانی نیست، چون افکار و اندیشه‌های بدیع و بیسابقه‌ای ابراز داشته، و در موارد مختلف، به فرهنگ و تمدن ایران استناد جسته است، به زبده‌ای از عقاید و اندیشه‌های اقتصادی او اشاره می‌کنیم. جالبترین نظریات اقتصادی ابن خلدون، توجه او به ارزش کار است. به نظر او، ارزش هر کس باندازه کار و میزان اهمیت و نیاز مردم به آن کار است.^۴

نظریه ابن خلدون در پیرامون بازرگانی و بازرگانان: ابن خلدون در توصیف بازرگانی می‌نویسد، باید دانست که بازرگانی کوشیدن در راه بدست آوردن سود است که سبب افزایش ثروت می‌شود، از راه خریدن کالا به بهای ارزان و فروختن آن به بهای گران. به نظر ابن خلدون، سودجویی به دو طریق ممکن است: ۱) انبار کردن کالا و منتظر گردش بازار شدن، چنانکه نرخ بازار از ارزانی به گرانی تغییر یابد؛ آنوقت سود کالا افزون می‌شود. ۲) حمل کالا به شهر دیگری که رواج کالا در آن بیش از شهری باشد که در آن شهر آن را خریده است.

به نظر ابن خلدون، هرچه محل صدور کالا دورتر و راه آن خطرناکتر باشد، قیمت آن بیشتر است. هرگاه ارزانی کالایی، خواه خوردنی یا پوشیدنی، مدتی ادامه یابد، ایجادکنندگان

۱. اخلاق جلالی، (لوامع الاشراف فی علم الاخلاق). ص ۱۲۴.

۲. دکتر محسن سبأ، «نظریه‌های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی» (مقاله در مجله تحقیقات اقتصادی، ص ۱۸-۵).

3. J. F. Hammer 4. S. Colosio

۵. در مقدمه ابن خلدون، پیشین (مقدمه مترجم)، ج ۱، ص ۲۵-۳۰ (به نادوب و اختصار).

۶. در همان، ج ۲، ص ۷۷۸.

آن کالاها زبان خواهند دید. سعادت مردم موقعی تأمین می‌شود که بین عرضه و تقاضا تعادل و توازن وجود داشته باشد تا هم تولیدکنندگان بهره‌مند شوند و هم خریداران راضی باشند. این خلدون، با توجه به خصوصیات اجتماعی جهان اسلامی، در پنج قرن پیش، به کسانی که کار پر سود و پر خطر بازرگانی را برگزیده‌اند، اعلام خطر می‌کند: «کسی که بازرگانی را پیشه خود می‌کند، باید دارای یکی از این دو شرط باشد: یا اینکه در اختلافات و ستیزه‌جوییها گستاخ و در امور محاسبات بصیر باشد و با سرسختی و پشتکار، نزد حکام از حقوق خویش دفاع کند و در این صورت، گستاخی وی در معاملات و اختلافاتی که روی می‌دهد، بهترین وسیله خواهد بود که حکام و سوداگران را وادار به انصاف و عدالت کند؛ و گرنه ناچار باید دارای نفوذ و جاه باشد که بتواند در پناه آن، حقوق خویش را حفظ کند و... حکام را به رعایت انصاف و دادگری وادار سازد، تا حقوق وی را از کسانی که به او می‌دینند بازستانند.»

کسانی که فاقد این خصوصیاتند، نباید که تن به تجارت و بازرگانی بدهند. این خلدون، با این بیان مختصر، جامعه قرون وسطایی یعنی محیطی را تصویر می‌کند که در آن، قوانین و ضوابط مسلم و تغییر ناپذیری برای حفظ حقوق مردم وجود ندارد و تنها با زور و اعمال قدرت، می‌توان به حقوق مشروع خود دست یافت.

زبان بازرگانی سلطان: این خلدون در جای دیگر، می‌نویسد، رعایا و کسبه معمولاً از لحاظ میزان ثروت و مکنت در یک سطح هستند، و هنگام رقابت، نمی‌توانند چندان مزاحم و معارض یکدیگر شوند. ولی وقتی که پای سلطان در میان آید، دیگر موضوع عرضه و تقاضا و بحران مطرح نیست بلکه قدرت نامحدود سلطان، حکومت می‌کند. چه بسا رعایا و بازرگانان که در اثر رقابت صاحبان قدرت و سلاطین، تمام یا قسمتی از هستی خود را از دست داده‌اند. این خلدون می‌نویسد، گاهی سلطان وقتی کالاها و وسایل بازرگانی را در معرض فروش می‌بیند، بسیاری از آنها را غاصبانه، از چنگ مردم می‌رباید یا آنها را به کمترین بها می‌خرد؛ زیرا در برابر خود هیچگونه رقیب و حریفی نمی‌یابد... گذشته از اینها، هنگامی که سلطان کلیه عواید و محصولات کشاورزی، از قبیل غلات و حبوبات یا حریر یا عسل یا شکر یا جز اینها را بدست آورد... برای فروش آنها هیچگاه منتظر بحرانی شدن بازار بازرگانی یا رواج بازار پیشه‌وران و کسبه نمی‌شود؛ زیرا سران دولت برای فروش آنها به مقررات و نیروی دولت متوسل می‌شوند و کلیه اصناف را، از بازرگانان گرفته تا کشاورزان بخریدن محصولات و کالاهای مزبور مکلف و مجبور می‌سازند، و در بهای آنها هم به نرخ معمول قناعت نمی‌کنند بلکه آنها را به قیمتی فروتر از نرخ عادی، بر آنها تحمیل می‌کنند؛ چنانکه کلیه ثروت نقدی یعنی درهم و دینارشان را از کفشان بیرون می‌آورند.

و چون بازرگانان سرمایه خود را از دست می‌دهند، روزگاری را به بیکاری می‌گذرانند و چه بسا که از روی ناچاری، قسمتی از آن کالاها را در موقع کساد بازار به کمترین قیمت می‌فروشند... یا بکلی سرمایه خود را از دست می‌دهند... و این وضع به تباهی و نقصان شدید خراج منجر می‌گردد؛ زیرا قسمت عمده خراج، از کشاورزان و بازرگانان عاید خزانه دولت

می‌شود. در حالی که سلطانی که بازرگانی را پیشه خود می‌سازد، دیناری، بعنوان خراج، به خزانه دولت نمی‌پردازد.

سپس ابن خلدون می‌نویسد، ایرانیان [باستان] هیچکس را به پایگاه فرمانروایی بر مردم نمی‌گماشتند مگر آنکه از خاندانهای آزاده آن کشور باشد. سپس از میان آنان کسی را بر می‌گزیدند که دیندار و دانا و فضیلتمند و تربیت یافته و سخاوتمند و دلاور و نیکوکار باشد، و آنگاه فرمانروایی او را بدان مشروط می‌کردند که به داد و دهش گراید و برای خود دینه و زمین و آب بدمست نیارد تا مبادا، مایه زبان همسایگان آن دیده‌ها و سرزمینها شود؛ و بازرگانی پیشه نکند تا مبادا، دوستدار گرانی نرخ کالاها گردد؛ و بندگان به کارها نگمارد، چه آنان در رایزنی به نیکوی و شایستگی مردم دلبسته نیستند.

در جای دیگر، می‌نویسد: «گاهی برخی از اصناف، یعنی بازرگانان و کشاورزان که پیشه دائمی آنان بازرگانی است، چند سهم به سلطان اختصاص می‌دهند و او را شریک خود می‌سازند. در نتیجه این مشارکت، از پرداخت خراج و باج هم معاف می‌شوند. ولی «سلطان» نمی‌فهمد که از این راه زیان به خراج او راه می‌یابد. پس سزاست که سلطان از اینگونه شرکتها بر حذر باشد، و از بداندیشی زیانبخش چنین کسانی که به خراج و توانایی او آسیب می‌زنند، بپرهیزد.»^۱ خطر مال اندوزی امرا و اطرافیان آنها: ابن خلدون، در کتاب خود، از لزوم جریان پول و سرمایه بین دولت و مردم سخن می‌گوید، و مخصوصاً متذکر می‌شود که «ثروت میان رعیت و سلطان، دست بدمست، مبادله می‌شود؛ از مردم به سلطان می‌رسد و از سلطان به مردم باز می‌گردد. و اگر سلطان آن را در نزد خود نگهدارد و بکار نیندازد، رعیت فاقد ثروت می‌شود.»^۲ وقتی که شاه و اطرافیان او از راه زراندوزی مانع فعالیت اقتصادی شوند، بازارها کساد می‌شود، ربحها در کارهای تجاری دو برابر می‌شود، و در اثر فقدان فعالیت، از میزان خراج کاسته می‌شود؛ و در موقعی که بازار از جریان باز ایستد، آبادانها از میان می‌رود.

بطور کلی، ابن خلدون معتقد است که رشد اقتصادی فقط در محیطی امکان پذیر است که امنیت اجتماعی و اقتصادی وجود داشته باشد. در غیر اینصورت، هیچکس تن به کار و فعالیت نمی‌دهد. وی در فصل چهل و سوم کتاب خود، تحت عنوان «متم، اجتماع و آبادانی»^۳ سرنگون و دیران می‌کند» می‌نویسد: «تجاوز به اسوار مردم، آنان را از بدست آوردن و بارور کردن ثروت نومید می‌سازد؛ چه می‌بینند در چنین شرایطی، سرانجام، هستی‌شان را بغارت می‌برند و آنچه را بدست آورده‌اند، از ایشان می‌ربایند. و هر گاه مردم از بدست آوردن و تولید ثروت نومید شوند، از کوشش و تلاش در راه آن دست بر می‌دارند.

تجاوز، بهر اندازه باشد، بهمان نسبت، رعایا از کوشش در راه بدست آوردن ثروت باز می‌ایستند؛ چنانکه اگر تجاوز بسیار و عمومی باشد و به همه راههای کسب معاش سرایت کند، آنوقت مردم، بعزت نوییدی، از پیشه کردن انواع حرفه‌ها و وسایل کسب روزی دست بر می‌دارند.

۱. رك همان، ج ۱، ص ۵۲۲-۵۲۱.

۲. همان، ص ۵۵۱.

اجتماع فراوانی و آبادانی و رواج بازارهای آن، تنها در پرتو کار و کوشش مردم، برای مصالح زندگی و پیشه‌هاست. اگر مردم در راه معاش خود کوشش نکنند و دست از پیشه‌ها بردارند، بازارهای اجتماع و آبادانی بی‌رونق و کساد می‌شود، و به ورشکستگی و افلاس گرفتار می‌شوند؛ و مردم در جستجوی روزی، از آن سرزمین رخت بر می‌بندند و در نواحی دیگر که بیرون از قلمرو و فرمانروایی آن ناحیه است، پراکنده می‌شوند، و در نتیجه، جمعیت آن ناحیه تقلیل می‌یابد و شهرهای آن از سکنه خالی می‌شود و شهرستانهای آن ویران می‌گردد، و پریشانی و نابسامانی آن دیار به دولت و سلطان هم سرایت می‌کند؛ زیرا دولت برای اجتماع بمنزله صورت است که وقتی ماده آن تباهی پذیرد، صورت هم تباه می‌شود.^۱

سپس ابن‌خلدون، که توجه خاصی به فرهنگ و تمدن و سازمان سیاسی و اقتصادی ایران دارد، با استناد به کتاب *مروج‌المذهب مسعودی*، و گفتگری موبدان (پیشوایان مذهبی) با بهرام (پادشاه ایران) بخوبی، نشان می‌دهد که گرفتن زمین از آبادکنندگان و دادن آن به‌اشتی مفتخور و بیکاره، چه عواقب شومی در بردارد:

موبد می‌گوید: «توای پادشاه، به دهها و املاک مردم آهنگ کردی و آنها را از دست خداوندان و آبادکنندگان آن بازستی که خراجگزاران تو اند و ثروت خود را از آنان بست می‌آوری. و سپس آن دیهها و املاک را تیول درگاه‌نشینان و خدستگزاران مردم بیکاره ساختی. از این رو، این گروه آبادانی و دوراندیشی را فرو گذاشتند و در اصلاح آنها نکوشیدند و بسبب نزدیکی به پادشاه، در پرداخت مالیات مزروعی مسامحه کردند، و به دیگر خراجگزاران و آبادکنندگان دیهها و املاک از این شیوه ستم رسید و ناچار، آنها هم املاک خود را فرو گذاشتند و از شهرها و مزارع خود رخت بر بستند و به‌جاهای دور پناه بردند، از این رو آبادانی اندک شد و دیهها و املاک مزروعی ویران گردید و بسبب آن، ثروت و دارایی از میان رفت و سپاهیان و رعیت تو هلاک شدند. و پادشاهان همسایه کشور تو چون آگاه شدند، موادی که پایه‌های کشور زبدها استوان نشود از کشور دخت بر بسته است، در کشور تو طمع بستند.»^۲

پادشاه پس از شنیدن این سخنان، متنبه شد و بکلی تغییر سیاست داد تا بتدریج، آبهای رفته به‌جوی بازآید، و مملکت سر و سامان گرفت. ابن‌خلدون، نتیجه می‌گیرد که ستمگری ویران‌کننده آبادانی است، و نتایج ویرانی اجتماع و آبادانی، که عبارت از تباهی* و تزلزل و سقوط است، به دولت بازمی‌گردد.^۳

سپس ابن‌خلدون به نکته ظریفی اشاره می‌کند و به مردم نزدیکین می‌گوید: «نبایک از این که گاهی دیده می‌شود در برخی از شهرستانهای بزرگ متعلق به یک دولت، تجاوز وجود دارد ولی در عین حال ویرانی هم بدان راه نیافته، تردید به‌خود راه داد و گمان کرد اصلی که ما آن را یاد کردیم منطقی نیست.»

سپس ابن‌خلدون نشان می‌دهد که خرابی و نقصان ناشی از تجاوز، مثل موریانه، بتدریج، بنیان حکومتها را متزلزل می‌کند. گاه ممکن است دولتهای متجاوز قبل از آنکه آثار

۱. همان، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۵۵۲-۵۵۳.

۳. همان، ص ۵۵۴.

ظلم آنها کاملاً آشکار گردد، در اثر قیام مردم، سرنگون گردند و «دولت دیگری روی کار آید و به ترمیم خرابکاریها پردازد و در صدد اصلاح بر آید و نقصانهای نهان و نامرئی را از میان ببرد؛ چنانکه بهیچرو، خرابی و نقصان احساس نشود.»^۱

از آنچه گذشت، ابن خلدون نتیجه می‌گیرد: «خراج‌ستانی، که بفالح، خراج می‌گیرند و آنان که بعنوان خراج، به غارت رعیت می‌پردازند، و کسانی که مردم را از حقوقشان باز می‌دارند و کلیه غاصبان املاک... همه اینها ستمگرانند و فرجام بد کارهای آنها بدولت بازمی‌گردد؛ زیرا اجتماع و عمران که بمنزله ماده دولت بشمار می‌رود، ویران می‌گردد و ثروت مردمی را که در آن اجتماع بسر می‌برند، از کفشان می‌ربایند... ستمگری چنانکه دیدی، نابودی نوع بشر را اعلام می‌کند؛ زیرا سرانجام آن ویرانی اجتماع است.»^۲

خطر بیگاری و کار اجباری: ابن خلدون بانظر تیزبین خود، کلیه خصوصیات اقتصادی یک اجتماع بیمار و ناسالم را، که در زیر پنجه اقلیتی ستمگر و متجاوز اسپرند، مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار می‌دهد؛ از جمله درباره کار بی‌مزد می‌گوید: «از سخت‌ترین ستمگریها و بزرگترین آنها، از لحاظ فساد اجتماع، این است که مردم را، بفالح، به کار اجباری وادار کنند... زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت است... البته روزی و کسب عبارت از بهای کارهای کسانی است که در یک اجتماع بسر می‌برند و بنابرین، کلیه تلاشها و کارهای ایشان بمنزله وسیله تمول و پیشه آنان است، و آنها بجز کار خود وسیله (دزدی و پیشه‌های ندادند. رعایایی که در آبادانی کار می‌کنند، معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنهاست؛ از اینرو اگر آنها را به کاری جز وسیله معاششان مجبور سازند، مزد آنها را غصب کرده‌اند که عبارت از تمول و ثروت آنهاست... اگر این ستم تکرار شود، امید از آبادانی برمی‌دارند و در ورطه نوسیدی گرفتار می‌شوند و بکلی، از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند. و این وضع به‌واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود.»^۳

به نظر ابن خلدون، ستمگری دیگری که از ستمگری یاد شده در فصل پیش بزرگتر است، و اجتماع و دولت را سریعتر، به سراشیب سقوط و تباهی نزدیک می‌سازد، این است که از تسلط بر مردم سوء استفاده کنند و محصولات و کالاهای ایشان را به ارزانترین بها از آنان بخرند، سپس همان کالاهای (با بهر گرانترین قیمتها، بطور غصب واکراه) بخرید و فروش، به آنان تحمیل کنند. و «چه بسا که آنها را مکلف می‌سازند بهای کالاهای مزبور را، بطور نسیه، در موعد معین پردازند، و آنگاه برای جبران این خسارت، به آنچه آرسانده، در نوسانهای نرخ بازار احداث می‌کنند، دست می‌پازند تا کالاهایی را که با کراهت و به اجبار، به گرانی خریده‌اند به پست‌ترین بها بفروشند... گاهی این شیوه را فرمانروایان دولت درباره همه اصناف و بازرگانان مقیم شهر بکار می‌برند، و با بیگانگانی که از کشورهای دیگر کالا وارد می‌کنند، و همه بازاریان و کلیه دکانداران از قبیل کسانی که مواد غذایی و انواع میوه‌ها می‌فروشند صنعتگرانی که

۱. همان، ص ۵۵۵.

۲. همان، ص ۵۵۶-۵۵۵ (به اختصار).

۳. همان، ص ۵۵۷ (به اختصار).

ابزار و اثاث خانه می‌سازند، بهمین طریق، رفتار می‌کنند.»^۱ در نتیجه، پیشه‌وران و کسبه «هیچ راه‌گریزی نمی‌بینند جز این که دست از داد و ستد و پیشه‌وری بردارند زیرا سرمایه‌های آنان فدای جبران سودهای فراوان دولت می‌شود، و کسانی که از نواحی و کشورهای دیگر برای خرید و فروش کالاها بدان شهر آمده بودند، بدین سبب، از معامله خودداری می‌کنند، و در نتیجه، بازارها کاسد و کسب معاش برای رعایا دشوار می‌شود... و خراج‌ستانی سلطان نیز نقصان می‌پذیرد یا بکلی از بین می‌رود.»^۲

ابن‌خلدون ریشه و علت تمام این نابسامانیها و مظالم را آزمندی و علاقه شدید دولت و سلطان به ازدیاد ثروت می‌داند، و معتقد است تجمل‌خواهی، مخارج فرمانروایان را افزایش می‌دهد. چون عوارض معمولی با مخارج دولت متعادل نیست، دولت ناچاره تجاوز و گرفتن ثروت مردم می‌شود. در نتیجه این اقدامات، دولت فاسد و آژمند، در اثر قیام مردم سرتکون می‌شود و فرمانروایان دیگری زمام امور را در دست می‌گیرند. صحت نظریات علمی و اقتصادی ابن‌خلدون را، انقلاب صنعتی غرب به ثبوت رسانید. در اروپا، در طی هزارسال، در نتیجه فقدان امنیت اقتصادی و اجتماعی، جنگهای فتودالی و غارتگری مستمر، و فقدان قوانین و نظامات عادلانه، پیشرفت محسوسی در حیات اقتصادی و اجتماعی اروپاییان آشکار نشد؛ ولی از قرن پانزدهم و شانزدهم بعد، که بورژوازی در صحنه اقتصاد و سیاست قدم گذاشت و کاخهای فتودالها و سنیورها، در اثر فرمانروایی اقتصادی بورژواها آرام آرام فرو ریخت، جنبش شهرگیری و بورژوازی غرب رو به وسعت و گسترش نهاد، و تخم آزادی و برابری در سزرع دلها کاشته شد و بتدریج، نهال آزادی در انگلستان، فرانسه و دیگر کشورها بارور گردید، و اصول سرمایه‌داری و بورژوازی جانشین اصول منحن فتودالیسم گردید، و جامعه بشری قدمی چند به ترقی و تکامل نزدیک شد.

از این دوره بعد، در پناه تأمین اقتصادی و سیاسی، در انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای غرب صنعت و تجارت و بازرگانی رو بوسعت نهاد. و بتدریج، غرب بر شرق در زمینه‌های مختلف پیشی گرفت در حالی که در همان دوران، ایرانیان و دیگر ملل شرق همچنان اسیر استبداد و فتودالیسم بودند، و اثری از امنیت اقتصادی و سیاسی مشهود نبود.

نظریات ابن‌خلدون در پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی جهان اسلامی، در قرن چهاردهم میلادی (نیمه دوم قرن هشتم هجری) ابراز شده است. اکنون ما نظریات او را در پیرامون علل گرانی و بالا رفتن مزد سازندگان نقل می‌کنیم:

« و اما درباره گرانی صنایع و مزد سازندگان آنها در شهرهای پر جمعیت، سه علت وجود دارد:

- ۱) فزونی نیاز به آنها بسبب آنکه شهر، در نتیجه وفور عمران، به مرحله توانگری و تجمل‌خواهی می‌رسد.
- ۲) عزیز شمردن پیشه‌وران و صنعتگران کار خویش را و خوار نساختن خود بعلت

۱. همان، ص ۵۵۸.

۲. همان، ص ۵۵۹-۵۵۸.

سهولت معاش در شهر و ارزانی و فراوانی ارزاق.

۳) فزونی توانگران... و نیاز فراوان آنها به این که دیگران را به خدمت خود بگمارند، و از صنعتگران در کارها و نیازسندهای خود استفاده کنند. در نتیجه، کارگران و هنرمندان و پیشه‌وران ارجمند می‌شوند، سزدهای آنان فزونی می‌یابد، و ساخته‌های آنان گران می‌شود. از این رو مخارج مردم شهر، بیش از پیش افزایش می‌یابد.

گاهی بهای باج و خراجی را که به نام سلطان در بازارها و در دروازه‌های شهر، بر ارزاق عمومی وضع می‌کنند، و هم منافعی را که گردآورندگان خراج برای خودشان از فروشندگان می‌گیرند، نیز بر قیمت مواد غذایی می‌افزایند، و آن را، روی جنس می‌کشند و به همین سبب، قیمت مواد غذایی، در شهرها گرانتر از نواحی بادیه نشینان است.^۱

ابن خلدون در پیرامون ارزش و تنوع کارها، می‌نویسد: «گونه نخستین ضروری است؛ مانند کشاورزی و بنائی و خیاطی و درودگری و بافندگی. و گونه دوم شریف و ارزشمند است؛ چون قابلمگی (تولید) و نویسندگی و وراقه (صحافی) و غنا (سویقی) و پزشکی.»^۲

ابن خلدون، برای حسن جریان امور اقتصادی، به گردش پول سخت معتقد است و می‌گوید: «هرگاه دولت ثروتها و خراجها را گردآورد و ببندد، یا آنها را چنان از دست بدهد که در مصرفهای حقیقی بکار نرود، آنوقت پولی که در دست حاشیه نشینان و نگهبانان اوست، تقلیل می‌یابد و آنچه از ایشان به اطرافیان و وابستگان می‌رسد نیز قطع می‌شود، و بطور کلی، به مخارجشان لطمه می‌رسد. و این گروه قسمت اعظم اهالی شهر را تشکیل می‌دهند... در چنین شرایطی بازارها کساد می‌شود و سودهای بازرگانی، بسبب کمی ثروت و پول، کم می‌شود و ربح پول دو برابر می‌شود در نتیجه، میزان خراج هم تقلیل می‌یابد؛ زیرا انواع خراجها و مالیاتهای ارضی از آبادانی و داد و ستد و مخارج بازار و کوشش مردم در راه بدست آوردن سودها و ربحها حاصل می‌شود. اگر بازار جریان نداشته باشد و آبادانی از میان برود، فرجام ناسازگار آن عاید دولت می‌شود.»^۳

در پایان این بحث، بار دیگر ابن خلدون به لزوم گردش پول در دست طبقات مختلف، مردم اشاره می‌کند و می‌گوید: «ثروت میان رعیت و سلطان دست بدست مبادله می‌شود؛ از مردم به سلطان می‌رسد و از سلطان به مردم باز می‌گردد؛ و اگر سلطان آن را در نزد خود نگه دارد و بکار نیندازد، رعیت فاقد ثروت می‌شود.»^۴

فعالیت‌های گوناگون اقتصادی: ابن خلدون در جلد دوم کتاب خود نیز، گه‌گاه، به مسائل اقتصادی توجه می‌کند، و ضمن بحث در پیرامون فعالیت‌های گوناگون افراد بشر، می‌گوید:

«یا کسب روزی بوسیله بهره‌برداری از حیوانات اهلی است، بدانسان که محصولات آنها را که مایه نیاز مردم است استخراج می‌کنند و مثلاً از چارپایان، شیر و از کرم ابریشم، دیبا و از زنبور، عسل به دست می‌آورند؛ و یا از گیاهان بهره‌برداری می‌کنند و به کار کشت و

۱. همان، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۱۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۸۰۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۵۱ (به اختصار).

۴. همان، ص ۵۵۱.

درختکاری می‌پردازند و از ثمرات آن بهره‌مند می‌شوند؛ و کلیه این اعمال را کشاورزی می‌نامند. و با این که کسب و پیشه، در نتیجه اعمال انسانی است و آن هم به چند صورت انجام می‌یابد؛ یا در مواد معینی تصرفاتی می‌کند و آن را صنایع می‌گویند؛ مانند ریسندگی، نجاری، خیاطی، پارچه‌بافی و آهنگری. و یا در مواد نامعینی کار می‌کنند، که عبارت از کلیه پیشه‌ها و تصرفات انسان است. و یا کسب بوسیله کالا و آماده کردن آنها برای معاوضه است، که از راه‌گردش دادن آنها در کشورها یا احتکار آنها، و منتظر بحران بازار شدن، انجام می‌یابد؛ و این نوع پیشه را بازرگانی می‌نامند. اینهاست راهها و اقسام گوناگون معاش.^۱

سپس ابن‌خلدون، با استناد به اقوال حکما، به انواع گوناگون تلاشهای بشری اشاره می‌کند و می‌گوید: معاش عبارت است از فرمانروایی، بازرگانی، کشاورزی، و صنعت. اما فرمانروایی (حکومت) شیوه‌ای طبیعی برای معاش نیست... لیکن کشاورزی و صنعت و بازرگانی از انواع طبیعی معاش بشمار می‌روند.

کشاورزی قدیمترین راههای معاش و شایسته‌ترین وسایل طبیعی آن می‌باشد. اما صنایع، نسبت به کشاورزی، در مرتبه دوم است. صنعت از امور ترکیبی و علمی است که در آن اندیشه و نظر را بکار می‌برند... اما بازرگانی، هر چند از لحاظ کسب، اسری طبیعی است ولی بیشتر راهها و شیوه‌های آن جز داد و ستد نیست که آنها را برای بدست آوردن ارزشی میان دو بهای خرید و فروش بکار می‌برند تا از این تفاوت قیمت، در کسب سود ببرند، و به همین سبب، شرع در معاملات چانه زدن را مباح شمرده است.^۲

به نظر ابن‌خلدون، خدمتگزاران دولت نیز از طریق طبیعی، معاش خود را تأمین نمی‌کنند؛ معهذا به نظر وی، خدمتگزاری که شایستگی خدمتگزاری داشته باشد و بتوان به توانایی و بی‌نیازی وی اعتماد کرد، در حکم کیمیاست.

ارزش کار به نظر ابن‌خلدون: ابن‌خلدون ۴ قرن پیش، در باب پنجم از کتاب خود، به «ارزش کار» توجه می‌کند و می‌نویسد: ارزش صنایع و محصولات دست انسان به میزان ارزش کاری که برای تهیه آن به کار رفته بستگی دارد.

سپس می‌گوید: «در یک کالای صنعتی بجز کار، هیچ ارزشی وجود ندارد.» در جای دیگر، می‌گوید: در فعالیتهای کشاورزی، ارزش کار پنهان است و جز گروه قلیلی از کشاورزان آن را احساس نمی‌کنند.

به نظر ابن‌خلدون، بعضی از صنایع ابتدایی که مورد احتیاج عمومی است، در تمام شهرها وجود دارد «نظیر خیاطی، آهنگری، و نجاری و جز اینها. ولی بعضی از صنایع و پیشه‌ها که جنبه تجملی و تفریحی دارد، مانند شیشه‌گری، زرگری، روغن‌گری، آشپزی، رویگری، دیبا-فروشی و ابریشم بافی و سایر صنایع ظریفه، مخصوص شهرهایی است که از نظر تجمل و تمدن جلو افتاده‌اند...»

ابن‌خلدون در جوامع و شهرهای سترقی عصر خود، از معلمین (قص‌آداذ و موسیقی نام

۱. همان، ج ۲، ص ۸-۷۵.

۲. رک: همان، ص ۷۵۹-۷۵۸.

می‌بود، و مخصوصاً می‌نویسد: در مصر کسالی هستند که حیوانات را تعلیم می‌دهند، و به کارهای خارق‌العاده، نظیر راه رفتن روی طناب و حمل بارهای سنگین و امثال این خلدون به‌راستایی بین «کار» و «ارزش»، اشاره می‌کند و می‌گوید: «درآمد و دارایی عبارت از ارزش کارهای انسانی است؛ و از این رو، هرگاه کارهای انسانی فزونی یابد، بر ارزش آنها هم افزوده می‌شود... و این امر موجب رفاه و توانگری آنان می‌شود و بدان منتهی می‌گردد که به تجمل‌پرستی و عادات و نیامزندیهای آن روی آورند و در زیبایی و ظرافت مساکن و پوشیدنیهای خود بکوشند، و ظروف و اثاث عالی و نیکو فراهم آورند و خدم و حشم و مرکوبهای بهتر آماده سازند؛ و اینها همه کارهایی است که دارای ارزش هستند... هنگامی که عمران و اجتماع ترقی کند، بیمان نسبت، تنوع کادها فزونی می‌یابد و سپس تجمل‌خواهی و آسایش طلبی بدنبال پیشه‌ها توسعه می‌پذیرد.»^۱

ابن خلدون در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) به علل و عواملی که موجب افزایش میزان توقعات و بالا رفتن سطح زندگی می‌شود، توجه می‌کند و می‌نویسد: «هر وقت درآمد فزونی یابد، هزینه هم به همان نسبت افزون می‌شود؛ و درست، هنگامی که سطح درآمد و هزینه ترقی کند، وضع زندگی مردم هم بهبود می‌یابد و شهر رو به توسعه می‌رود.»^۲

ابن خلدون که در قرون وسطی، یعنی در قرن چهاردهم میلادی، می‌زیست، سلاطین مقتدر و توانا را عامل ترقی و پیشرفت می‌شمرد و از شهریاران نالایق و ناتوانی که آلت دست اشراف و فئودالها بودند اظهار ملال می‌کرد. به نظر او، فقط پادشاهان مقتدر و توانا توانسته‌اند نظم و صلح را در شمال آفریقا مستقر سازند. در ایران نیز، در تمام دوره قرون وسطی فقط پادشاهان مقتدر و مصمم می‌توانستند از نیروی تخریبی فئودالها بکاهند، و طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران را در پناه حمایت خویش گیرند.

سلاطین عاقل کاملاً متوجه بودند که اخذ باج و خراج فقط موقعی امکان پذیر است که کشاورزان و پیشه‌وران در محیطی امن و آرام، بکارهای تولیدی بپردازند. «در اروپای غربی و بویژه در فرانسه، پادشاه فقط با تکیه به نیروی سیاسی جدید یعنی بورژوازی، توانست بر فئودالیت غلبه کند. در عصر فئودالیت، قدرت پادشاه بیشتر جنبه رسمی و تشریفاتی داشت؛ به این معنی که در میان او و انبوه مردم، یک طبقه واسطه [اربابان و مالکان بزرگ (فئودالها)] حایل شده بودند. از این رو تماس مستقیم پادشاه با مردم امکان پذیر نبود. و اگر طبقه جدید (بورژوا) به لحاظ منافع اقتصادی خود با نظام فئودالی به مخالفت بر نمی‌خاست و بدین نحو به پادشاه کمک نمی‌کرد، وی هیچگاه نمی‌توانست فئودالها را سرکوب کند و سیر تحولی اروپا در همین جا متوقف می‌شد.»^۳

«سیر فکری ابن خلدون را می‌توان چنین ترسیم کرد که وی ابتدا به شیوه عقلی و عینی، به عینیت بورژوازی پی برده است، ولی بسبب همان عینیت (یعنی شرایط مادی آن روز)،

۱. همان، ص ۲۱۲ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۱۶.

۳. جهان بینی ابن خلدون، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۳.

نتوانسته بیشتر برود، و قضیه را تشریح کند. این است که بر اثر عدم توانایی در تحلیل مسأله، به استدلال‌های غیر عینی و محکهای اخلاقی متوسل شده است.^۱

در کتاب انیس‌الناس، اثر شجاع، از آثار نیمه اول قرن نهم هجری، در باب تجارت و آداب آن، مطالبی است که مندرجات قابوسنامه را به خاطر می‌آورد: «بدان که اصل تجارت پرمخاطره است، زیرا که طریق آن منحصر در دو چیز است: اول معاملات و دیگر مسافرت.»^۲ به نظر شجاع، تاجر متاع کاسدی را می‌خرد به این امید که هنگام فروش، از آن سود جوید و حال آنکه ممکن است بازار آن کاسدتر گردد. و کسانی که از راه مسافرت به تجارت می‌پردازند، با خطر نفس و مال روبرو هستند. با تمام این مخاطرات، بهترین حرفت بازرگانی است «و به همه حال، شرف داد و برد است؛ چه عمل پادشاه را دو طرف است: امید و بیم؛ یعنی امید نان و بیم جان! و خلاف خرد باشد به این امید، مرتکب آن بیم شدن.»^۳

در جای دیگر می‌نویسد: «اصل بازرگانی برجهل است و فرع آن بر عقل؛ و بیان بودن آن بر جهل، آن که از برای سودی نامعلوم که شاید که به زیان واگردد، سفر کنند و زحمت‌ایوار و شبگیر کشند و به مشقت عبور بر کوه و بیابان و دریا گرفتار گردند، و از دزد و سباع مردم‌خوار و راه‌گم کردن باک ندارند؛ و بیان بودن فرع آن بر عقل، آنکه نادیده بینند و ناخورده خورند و نایاب یابند و فارغ البال باشند و محکوم کسشان نباید بود... حکما گفته‌اند: مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست، زود فانی و ضایع گردد. و تماثر اسانتهی آن که بر خریده دروغ نکوید؛ چه کافر و مسلمان را بر خریده دروغ و غیر واقع گفتن مذموم و نامحمود است... در معاملات شرم ندارد و مکاس (چانه‌زدن) را فرابوش نکنند...»

بی‌همراه، بهره‌مرو و با کاروان مخلوط‌باش و میان سلاحداران فرود میا و نزول منما؛ چه قطاع طریق، اول قصد سلاحداران می‌کند. و مکاری را خشنود دار... از مردم بیگانه راه می‌پرس و آوازه می‌ننداز که به کدام راه می‌روم و چه مقدار مال همراه دارم؛ کما قیل «استرذهبک و ذهابک»... با دو قوم، در اول تجارت، مصاحبت مکن: اول، با مردم جوانمرد و دیگر با مردم توانگر؛ زیرا که با مردم جوانمرد سروت باید کرد و با توانگران به طریقی توانگری باید زیست؛ و این هر دو سبب خلل در مال، و مایه را موجب اختلال. و جهد کن تا در سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی خوکنی و عادت نمایی. و در تن آسانی و آسایش اسراف مکن تا اگر وقتی ضرورتی پیش آید و حادثه‌ای روی نماید به تنگ نیایی...»

در تحصیل مال، مجد و ساعی باش بی ارتکاب حرص؛ چه جد دیگر است و حرص دیگر؛ و مجد همیشه مدرک مقصود و حریص پیوسته محروم...»

اما سرمایه تجارت و بازرگانی راستی دان، و در خرید و فروخت، جلد و امین و راستگوی باش... با مردم علوی و مفتی و وکلای قاضی و خادمان معامله نسبیه مکن و نوکیسه را نه وام‌ده و نه قرض گیر... در سفر خشک چون ده نیم حاصل گردد، بده دوازده سفر دریا راضی بشو؛ چه در سفر دریا سود تا کعب بود و زیان تا گردن. و اگر در سفر خشک حادثه‌ای واقع گردد... اگر

۱. همان، ص ۱۵۵-۱۵۴.

۲. انیس‌الناس، بهین، ص ۱۱۸.

مال برود سر سلامت باشد؛ چه مال را عوض باشد و جان را نه...
کار خویش به دست کس رها مکن، و از خیانت نمودن با مردم احتراز نما؛ چه هر
خیانت که با مردم کنی، با خود کرده‌ای. پس راستی را پیشه ساز؛ چه بزرگترین مایه راستی
است. خوش داد و ستد و فصال باش. کس را وعده مده و چون داده باشی خلاف مکن. خریده
مگویی، و چون گویی راست گوی...
زنهار ضمان مال کس نشو... از جمله سهوها و غلطهای آدمی ضمان است... بدان

که تاجر صاحب خرد، هرگز مفلس نشود... بیخرد بدگوهر چون افتاد، برخاستن او مشکل و
بی تدبیر چون خر در گل...
در تجارت و بازرگانی، طریق عقل معاش و کدخدایی و طرز انتعاش کسب و خانه-

داری و ترتیب حوائج نیکو به جای آر... چون در مال خویش و مایه تجارت خلی و تزلزلی
بینی، دخل خویش را زیادت گردان، و اگر زیادتی دخل میسر نگردد، خرج را کم ساز. و باید
که هرچه اشترانمایی در ایام کاسدی بود، و هرچه بیع کنی در زمان روایی... اگر مایه
تجارتت بسبب حادثه‌ای ضایع گردد، اظهار عجز و مسکنت نما و به جبرالحال آن فایت مشغول
شو؛ چه این اظهار را غیر از ملالت دوستان و شماتت دشمنان حاصل نباشد... هر آینه اضطراب
و عجز سبب دفع شقاوت [شقی] و موجب رفع حادثه او نتواند بود، و سعید نیز چون به زیور
هنر آراسته و خردمند باشد، متحمل و صبور بود... بیخرد را چون حادثه برسد، بسبب
بیصبری خود را متالم و فضیحت بسازد و دوستان را در معرض دلسوزی و شفقت و دشمنان را
در مقام خوشدلی و شماتت در آرد.»^۱

در جای دیگر از کتاب انیس الناس، به بعضی تعالیم اقتصادی برمی‌خوریم. از جمله
در فصل چهارم، می‌نویسد: «از جمع آوردن اموال غافل مباش و جهد کن تا هرچه فرا آوری
و جمع کنی از نیکوترین محل بر وجه حلال باشد... و بهر باطل از دست مده و ضایع مگردان؛
چه گفته اند: نگاه داشتن مال مشکلت از جمع آوددن است. پس بهنگام ضرورت، خرج کن و
آنچه خرج کنی سعی کن عوض آن باز جای نهی؛ چه چون برگیری و بدل آن حاصل نیاید،
اگر گنج قارون بود سر آید... محبت مال چندان درد راه مده... تا اگر حادثه‌ای روی دهد و
ضایع گردد، محزون نگردی.

هر که اندک نگاه نتواند داشت، حافظ بسیار نیز نتواند بود. زیانکار مباش چه ثمره
آن نیازمندی است و ثمره نیازمندی خواری. و کار خویش بر کار غیر مقدم دان، لیکن در
اتمام مهام دوستان و مردمان، تقصیر مکن... از کاهل ننگ دار؛ چه کاهل برادر بدبخت
است... کوشا باش تا آبادان گردی. و چیز از سزاوار دریغ مدار؛ چه مقصود از جمع مال رعایت
خواطر مردم نمودن و آوازه خوش بلند گردانیدن است. راحت خلق بر راحت خویش مقدم دان...
حکیمی را پرسیدند: نیک بخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیک بخت آن که خورد و کشت،
و بدبخت آن که مرد و هشت.»^۲

۱. همان، ص ۱۴۰-۱۴۲ (به تناوب و اختصار).

۲. همان، ص ۸۵-۸۲.

افکار اقتصادی دوانی

آقای دکتر محسن صبا، با مطالعه کتاب *لوامع الاشراف فی مکادم الاخلاق* و مقایسه آن با اندیشه‌های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی، چنین می‌نویسد: «تقریباً دو بیست و پنج سال بعد از تحریر اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، جلال‌الدین محمد اسعد دوانی (متوفی به سال ۹۰۸ هجری قمری/۱۵۰۲ میلادی) کتابی به نام *لوامع الاشراف فی مکادم الاخلاق* پرداخته که به اسم اخلاق جلالی در ادبیات فارسی از آن یاد می‌شود. این کتاب به خواهش سلطان خلیل-سلطان، پسر اوزون حسن آق قویونلو، در نیمه دوم قرن نهم برشته تحریر در آمده. نام *لوامع* از آن نظر به کتاب داده شده که فصول مختلف آن بعنوان لامع نوشته شد. هر لامع دارای چند لمعه است؛ مانند: «لامع اول در تهذیب اخلاق و دروده لمعه است» و غیره.

مانند کتاب اخلاق ناصری، اخلاق جلالی نیز به سه قسمت تقسیم شده است: «در تهذیب اخلاق»، «تدبیر منزل» و «تدبیر مدن». و نظر دوانی، مانند خواجه طوسی، به سه کتاب *تدابیر المنازل* ابن سینا، *مدینه فاضله* فلاطینی و مخصوصاً *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق* ابن مسکویه بوده است.

دوانی امید داشته است کتاب او مورد نظر همگان قرار گیرد. وی بصراحت، این انتظار خود را در مقدمه چنین بیان می‌کند: «امید آنکه... کتابی شود که هم طالبان حقایق علمیه را و هم سالکان مناہج حکمت عملیه را از آن حظی وافق و نصیبی کافی باشد.»^۱ در کلیه «لوامع» کتاب دوانی، قدم به قدم، افکار خواجه نصیرالدین طوسی را پیروی کرده و اگر فکر تازه‌ای بر آن افزوده در همان زمینه افکار خواجه می‌باشد. حتی در بعضی موارد، چنانکه خواهیم دید، گفته‌های اخلاق ناصری تکرار شده است و مطالب بعدی بهم نزدیک است که چنانچه کسی قسمتی از *لوامع* را جداگانه بخواند و نداند که از اخلاق جلالی است، تصور می‌کند اخلاق ناصری را می‌خواند؛ گویانکه سبک تحریر دوانی قدری متکلف و پیچیده است.

چون در زمان دوانی مسائل مربوط به معیشت، مربوط به حکمت عملی می‌شده است، و علم اخلاق سرفصل حکمت عملی است، لذا کلیه مسائل مالی و اقتصادی بصورت دستورات اخلاقی مطرح می‌شود؛ چنانکه درباره طرز معیشت دوانی چنین اظهار نظر می‌کند: «هفتم، قناعت، و آن استخفاف نفس است به مآکل و مشارب و ملابسه و غیرها و اکتفا بقدر ضرورت از جهت استهانت (حقیر شمردن) به آن نه از جهت حرص جمع مال که آن تقییر (خست در نفع عیال) است و شرعاً و عقلاً مذموم.»^۲

پس در طرز زندگی، دوانی قناعت را توصیه می‌کند، و از خوردن و نوشیدن بسیار و پوشیدن لباسهای فاخر و غیر آن اشخاص را بر حذر می‌دارد. ضمناً از صرفه‌جویی بیش از حد

۱. این کتاب هشت بار در هندوستان بچاپ رسیده. نسخه‌ای که مورد مطالعه قرار گرفته چاپ سال ۱۲۸۳ هجری قمری لکهنو است.

۲. اخلاق جلالی، بهمن. ص ۱۲۰.

۳. همان. ص ۶۵.

و تنگ گرفتن بزن و فرزند از حیث معیشت نیز مردمان را منع می‌کند؛ و این عمل را شرعاً و عقلاً مذموم می‌داند.

ولی برای گذراندن زندگانی و رفع حوائج، چگونه باید کسب درآمدی کرد؟ دستور این امر به عقیده او چنین است: «بازدهم، حریت، و آن مکتب اکتساب مال است از مکاسب جمیله لائقه، و صرف آن در مصارف فائمه و امتناع از مزاولت (اشتغال داشتن به) مکاسب ذمیمه و صرف در مصارف قبیحه.»^۱

بدست آوردن مال از کسبهای نیکو و سزاوار، و صرف کردن مالی که از راه صحیح بدست آمده است در مصارف درست و معقول. البته شخص باید از بدست آوردن مال از کسبهای پست و صرف آن مال در راههای زشت و ناپسند خودداری کند.

بدست آوردن مال از راه «مکاسب جمیله لائقه» نیز شرایطی دارد و در تمام موارد کسی که در راه کسب معیشت قدم می‌گذارد، باید رعایت قانون عدالت را بکند و مخصوصاً با شرکاء خود در کار درست کردار و صمیمی باشد.

«و اما حسن شرکت آن است که معاملات بر وجهی کند که موجب انحراف خاطر شرکاء نباشد بحسب امکان و به شرط محافظت بر قانون عدالت.»^۲

دوانی خوب متوجه است که بدست آوردن مال بسیار مشکل است، و کسی که در راه کسب معیشت قدم می‌گذارد، دچار زحمات می‌شود و بدست آوردن مال را به بالا بردن سنگی بزرگ بر کوه تشبیه می‌کند. اما خرج کردن آسان است:

«چه مال را بدخل دشوار است و مخرج آسان؛ و حکما گفته‌اند که جمع مال همچنان

است که سنگی بزرگ بر سر کوهی برند، و خرج کردن همچنانکه آن سنگ را فروگذارند.»^۳

دوانی پس از تذکر مسائل اخلاقی درباره بدست آوردن مال و خرج کردن آن به بیان معاملات بین مردم می‌پردازد و مانند خواجه نصیرالدین طوسی اساس و نظام زندگی را منوط به سه امر می‌داند:

- ۱) آنچه تعلق به اسوا و کرامات دارد،
 - ۲) آنچه متعلق به معاملات و معاوضات است،
 - ۳) آنچه تعلق به تأدیبات و سیاسات دارد.
- و در کتاب خود، عین گفته‌های خواجه نصیر را تکرار می‌کند و تنها در یک مثال، به او ایرادی وارد می‌سازد و می‌گوید:

«از مطاوی؟ مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت است که راجع با وحدت می‌شود. پس چون اعتبار عدالت در اموری که ملاک انتظام معاش است، نمایند، سه نحو از اعتبار ظاهر شود. چه امور مذکوره سه نوع است: یکی، آنچه تعلق به قسمت اسوا و کرامات دارد؛ دوم، آنچه متعلق به معاملات و معاوضات است؛ سوم، آنچه تعلق به تأدیبات

۱. همان، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. مطاوی، حلقه و بیچیدگهای اموری مانند بیچیدگی دهستان، مفردش: مطوی.

و سیاست دارد. و تناسب در هر سه صورت بکار دارند. اما در قسم اول، گویند: چون نسبت این شخص به این مال یا به این کرامت، مانند نسبت کسی است که در مرتبه، مثل رتبه او بود با کرامتی یا مالی که مثل آن کرامت یا آن مال باشد، پس این کرامت حق او باشد و اگر زیادتی یا نقصانی باشد تلاقی و تدارک باید نمود.^۱

دوانی لزوم معاونت و احتیاج طبقات مردم و کارگران را به یکدیگر، لزوم معاوضه کالاها و خدمات، لزوم پول در معاملات، و همچنین لزوم رعایت عدالت را در معاملات، بنحوی بسیار مختصر، در چند سطر که گذشت بیان داشته و اینها همان مطالبی است که با تفصیل بیشتر، خواجه نصیرطوسی در اخلاق ناصری ذکر کرده است. فقط در گفته‌های فوق، نسبت به گفته خواجه طوسی، این ایراد را وارد ساخته:

«که چنانچه بگوئیم نسبت این جامه به آن زر چون نسبت این زر است به این کرسی، پس در معاوضه جامه به کرسی حیفی نیست. این مثال برین وجه در اخلاق ناصری مذکور است و ظاهر آنکه این مثال مختل است. بلی، اگر نسبت جامه به زر همچون نسبت کرسی به زر باشد در معاوضه حیف نباشد ولیکن این نسبت متصله نیست کما علم من تعریف المتصله.»

ولی مطلب این است که چه نسبت متصله باشد چه غیر آن، چون نسبت دوشیء مورد معامله با «دینار» مورد نظر یکسان است پس طرفین معامله، در صورت داشتن احتیاج صاحب کرسی به جامه و صاحب جامه به کرسی، معامله انجام می‌پذیرد. در خصوص لزوم پول در مبادلات و معاملات، دوانی پول را شرط سوم حفظ عدالت می‌داند.

«پس حفظ عدالت به چیز صورت بندد: ... سوم دینار و حکما گفته‌اند... ناموس سوم، دینار است؛ و ناموس در لغت ایشان تدبیر و سیاست است.»^۲ لذا بدون دینار تدبیر ملک و سیاست امکان پذیر نمی‌باشد.

مانند سایر مسائل طرح شده در کتاب، همه جا دوانی به اصول اخلاقی نظر دارد. در دنباله مسائل راجع به معاملات نیز، از ذکر اصول اخلاقی خودداری نمی‌کند و در معامله انصاف را شرط می‌داند و توصیه می‌کند که هر کس در معاملات، باید رعایت انصاف را کرده از حد انصاف گام فراتر نگذارد.^۳

در همان باب اول کتاب که در تهذیب اخلاق است (لمعه هشتم) و به ترتیب اکتساب فضایل اختصاص دارد، دوانی مانند سایر حکمای همعصر خود، مبدأ حرکت بطرف کمال را یا طبیعت می‌داند و یا صناعت.

اما، طبیعت بر صنعت مقدم است. و از این جهت، طبیعت را بر صنعت مقدم می‌داند که طبیعت بدون مداخله و ارادهٔ انسانی پدید آورنده آثار شگفت است، و حال آنکه صنعت بوسیله

۱. اخلاق جلالی، بیعین. ص ۱۱۰.

۲. همان. ص ۱۱۴.

۳. همان. ص ۱۲۴.

السان و تحت اراده اوست.

طبیعت راهنما و استاد انسانی در ایجاد صنایع است و آدمی در ابتدای امر، باید طبیعت را نمونه و سرمشق خود قرار دهد؛ ولی کم کم، با تدبیر و اندیشه «به تقدیر الهی» از صنعت، وسایلی حاصل کند که بدان وسایل بتواند به طرف کمال گام بردارد و از طبیعت فراتر رود. و در اینجا دوانی همان مثال مشهور تولید جوجه های بسیار، بوسیله ایجاد حرارت مناسب را، ذکر می کند...

اما مالی که در نتیجه پیشرفت صنعت حاصل شود، چگونه باید مورد استفاده قرار گیرد؟ بدین مطلب نیز دوانی توجه کرده و جمع آوری سال را بیش از حد، نکوهش کرده و از گذشتگان چنین نقل قول می کند که: ارسطاطالیس گفته: «کسی که بر کفاف معیشت قادر باشد نشاید که زیادتى طلبد.»^۱

در لمعه دهم کتاب خود، که آخرین لمعات تهذیب اخلاق می باشد، دوانی نیز خود را در ردیف بدبینان قرار می دهد و از پیدایش کثرت جمعیت هراسناک است و بیم آن دارد که جمعیت بشری، که با افزایش هندسی زیاد می شود، سبب آن شود که نظام اجتماع بر هم بخورد و بشر توانایی رفع نیازمندیهای خویش را نداشته باشد...

در لامع دوم از کتاب اخلاق جلالی که، در تدبیر منزل است، محمداسعد دوانی همان مطالبی را که در اخلاق ناهری خواجه نصیرالدین طوسی درباره احتیاجات بشر برای زیستن شرح داده است تشریح کرده و تفاوت انسان و حیوان را در رفع احتیاجات شرح داده و در لمعه دوم «در سیاست اقوات و اموال» می گوید: «اصول مکاسب سه چیز است: زراعت و تجارت و صنعت...»^۲ در این باره، خود دوانی اظهار نظر نمی کند و تنها اضافه می کند که حکما گفته اند: «به تجارت اعتماد نباید کرد؛ چه شرط آن مایه است و آن در معرض زوال است.»^۳

و درباره صنعت، مانند سایر حکمایی که آثار آنها را دیده، آن را به سه نوع تقسیم می کند: «شریف، خسیس و متوسط.»^۴

سپس انواع هر یک را تشریح کرده و معتقد است که: «هر کسی که به صنعت موسوم است باید که در آن صنعت تقدم و کمال طلبد و به دانات همت راجی نشود و بداند که هیچ زیفت در دنیا نیکوتر از روزی فراخ نیست و بهترین اسباب آن صنعتی است که بعد از اشتغال به عدالت، به عفت و سروت نزدیک باشد.»^۵

سپس، به استعداد اشخاص در کسب صنعت و کمال اشاره کرده و آن را شرط اساسی پیشرفت می داند و صرف وقت را در بست آوردن تخصص در کاری که شخص استعداد آن را

۱. همان، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۱۹۵.

۴. همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۱۹۷.